

شهید حسن عشایری



ازتبار علی
سازمانه جامع سرداران و فرهنگیان استان بوشهر

شهباز	نام پدر
۱۲۹۶/۰۱/۰۱	تاریخ تولد
بوشهر – گناوه	محل تولد
۱۳۶۱/۰۲/۱۲	تاریخ شهادت
دارخوین	محل شهادت
رزمنده	مسئولیت
بسیج	نوع عضویت
—	شغل
دوره ابتدایی	تحصیلات
گناوه	مدفن

زندگینامه

زندگینامه شهید

تو از نسل مردان آزاده ای

شهید حاج حسن عشایری در سال ۱۲۹۶ در قریه خلیفه شبانکاره در خانواده ای بسیار مؤمن و مذهبی و در حد متوسط به دنیا آمد. او در سن ۷ سالگی به مکتب رفت و چون خیلی با هوش بود در مدت کوتاهی قرآن و چند کتاب مذهبی دیگر را آموخت. بعد از آن مدت ۳ سال در بند ریگ به مدرسه رفت و چون امکانات مالی ایشان ایجاب نمی نمود، ترک تحصیل کرد. شهید حاج حسن عشایری در سن ۱۰ سالگی نماز می خواند و در ۱۳ سالگی روزه می گرفت و نیز در تمام طول عمرش همیشه با وضو بسر می برد و همیشه نافله می خواند. از سن ۲۰ سالگی به بعد یک ساعت قبل از اذان صبح بلند می شد و نماز شب می خواند. در تمام عمرش غیبت نمی کرد. او نیز از دواج نکرد و هیچ زن و فرزندی نداشت و فرزندان برادرش را مانند فرزندان خود می دانست و چون برادر بزرگترش ناتوان بود تمام در آمدش را خرج آنان می نمود. به هر حال او با همین سواد که داشت به مطالعه کتابهای مذهبی پرداخت و بشدت این راه را ادامه داد. او نیز همان اول به قرآن و اسلام علاقه شدید داشت. مطالعات وی بیشتر در همین زمینه بود. به دنبال همین مطالعات حضرت امام خمینی را شناخت و بیشتر با مکتب اسلام آشنا شد. مسافرتهایی را که به شهرهای مختلف می نمود در مطالعات وی بسیار موثر بود. وی

در مسافرتهایی که می کرد فعالیتهای روزانه و سایر امورش را در آخر وقت هر روز یادداشت می نمود. نمی شود فکر کرد که شهید حاج حسن عشایری یک سال شده باشد که، به زیارت امام رضا (ض) و حضرت معصومه (س) و سایر بزرگان مذهبی نرفته باشد. او همچنین در زمانی که رفت و آمد بین ایران و عراق آزاد بود همه ساله به زیارت سید الشهداء و سایر امامان در نجف و کربلا و دیگر شهرهای عراق می رفت. حتی چندین مرتبه با حضرت امام خمینی در نجف ملاقات داشته اند زیرا او مقلد امام بود و خانواده خود نیز بر اساس شناختی که آن شهید از امام خمینی داشت تا آخرین لحظه امام را به عنوان مرجع خود پذیرفتند. او یک بار مکه و مدینه را زیارت نموده بود. او قبل از شهادت خود نقل می کرد که، در قیام ۱۵ خرداد شرکت داشته و حتی چند مرتبه در راهپیماییهای تهران از طرف مزدوران پهلوی مورد ضرب و شتم قرار گرفته است. از آن وقت تا پیروزی انقلاب اسلامی همواره بر علیه طاغوت مبارزه می کرد. در هر روستا و شهری که می رفت با افراد مؤمن و مذهبی و روحانیون آنجا سر و کار داشت، و به بیشتر شهرهایی که او مسافرت می کرد روحانیون آنجا او را می شناختند. مخصوصاً روحانیون منطقه استان بوشهر که کاملاً او را می شناختند. او سخت شیفته امام خمینی بود. در سال ۱۳۵۸ که در خوزستان سیل جاری شده بود به کمک سیل زدگان به اهواز رفته و در آنجا مشغول خدمت شد. او همچنین بشدت با گروهکهای منحرف مخصوصاً منافقین مبارزه می کرد و در هر مجمع و محفلی بر علیه آنان به تبلیغ بر می خاست. او آنقدر به خوابی که می دید معتقد بود و اگر نتیجه خوابی را که دیده بود در مدت یک هفته نمی گرفت نگران می شد، و دست به سوی آسمان دراز می کرد که خدایا مگر چه شده که خواب من بی نتیجه مانده است. دیگر اینکه برای بر آورده شدن مطلبی و یا مشکلی به نام امام زمان نامه می نوشت و به آب روان می انداخت و می گفت: جوابش را می روم مشهد یا قم یا شیراز می گیرم. از نظر اخلاق بسیار فرد مهربان و با گذشت و خوش برخوردی بود. و در طول زندگی هر کسی، فکر نمی کنم که ناراضی نداشته باشد ولی کسی از شهید حاج حسن نگرانی نداشت. همه دوست داشتند که حاجی به دیدن آنها برود و از نهج البلاغه در مدح علی برایشان صحبت کند. زیرا او در هر جایی از نهج البلاغه بحث می کرد. آنقدر به نهج البلاغه و صحیفه سجاده و قرآن و رساله امام خمینی علاقمند بود که می گفت: هر وقت که از دنیا رفتم این چهار کتاب خودم را روی قلبم بگذارد و کتابهایم را نگذارید از بین برود، آنها را مطالعه کنید و نگذارید راه من خاموش شود. برآستی که حاجی حسن چراغ راه خانواده و برای مردم بسیار مفید بود و هر وقت ناراحتی برای کسی پیش می آمد از وی مدد می خواستند. با شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران وی همواره تلاش می کرد تا شخصاً در جبهه های جنگ شرکت

نماید. واز همین رودر بسیج مستضعفین خلیفه ثبت نام نمود و بعد از آموزش مقدماتی به بوشهر رفت و مدتی هم در آنجا آموزش دید. سپس برای مدت چهل روز او را به جزیره خارک فرستادند. و بعد از آن نیز همواره مردم را تشویق به شرکت در جبهه های جنگ می نمود. در اوایل جنگ یکبار شخصاً و به تنهایی به ماهشهر رفت تا به جبهه برود، ولی مانع وی شدند و برگشت. همچنان می گفت خدا یا چرا به من اجازه نمی دهند که به جبهه بروم و این مزدوران آمریکایی صهیونیستی عراق را از میهن اسلامی خود بیرون برانم. بالاخره موفق شد که از طرف بسیج گناوه به جبهه اعزام و در تاریخ ۱۳/۲/۱۳۶۱ در جبهه شوش به درجه رفیع شهادت نایل گردید.

وصیت نامه

بنده هدفم در رفتن به جبهه این است که فرمان رهبر اسلامی را رعایت کرده باشم و در این عاشورا به فیضی عظیم نائل شوم و سفارش می کنم . همه مردم این راه را ادامه دهند و با هم همکاری کنند و ارشاد نمایند . مثل این است که امام حسین (ع) را

در عاشورا کمک کرده باشند و هر کسی در این راه قدم بردارد در دین و در این راه سهیم است و به فیض خود می رسد . مردم کوتاهی نکنند و با بسیج راه قرآن و پیغمبر را با کمال دقت و امید به آخرت دنبال کنید که خیر دنیا و آخرت در همین جا است سفارش می کنم از برادران و خواهران و قوم و خویشان اگر چنانچه شهادت نصیب شد راه قرآن و اسلام و ارشاد تعالیم مذهب جعفری را فراموش نفرمائید .

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

حاج حسن عشایری



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران